

Escalation in the Middle East: a lasting damage to peace and democracy

Paolo Cotta-Ramusino
Secretary General

Pugwash Conferences on Science and World Affairs

[This contribution reflects my personal view only, and should not be ascribed to Pugwash]

شعله ور شدن جنگ در خاورمیانه: خسارتی دیرپای برای صلح و دموکراسی

نوشته: پائولو کوتا- راموسینو
دبیرکل

کنفرانس های پاکواش پیرامون علم و امور جهانی

(نوشته زیر تنها بازتاب نظر شخصی من است، و نمی بایست به پاکواش نسبت داده شود)

۱ – گسترش ناگهانی و خطرناک عملیات جنگی در خاورمیانه، به از دست رفتن جان شمار زیادی از لبنانیان، فلسطینیان و اسرائیلیان منجر شد، و به تاسیسات زیربنایی، زیانهای فراوانی وارد آمد. عملیات جنگی، در اصل، با یک زدوخورد بی اهمیت در حوالی غزه، با پرتاب چند موشک به داخل اسرائیل، و عمل متقابل (اما بیشتر مرگبار) اسرائیل در غزه، و حمله به یک پاسگاه نظامی اسرائیلی در بیرون غزه، که اسرائیل بی درنگ و خیلی سخت به آن پاسخ داد، آغاز شد. در سلسله واکنش هایی که در پی آمد، بی گمان قصد اسرائیل این بود، و همچنان نیز این است، که طرف روبرو درین عملیات، به کیفری شدیدتر از آن چه خود اسرائیل متحمل گردیده، دچار شود – که البته چنین منظوری ممکن است از دید نظامی، برای جلوگیری از پیشامدها و حملات بعدی، منطقی بنظر برسد؛ اما در واقع، این انبوه مردم غیرنظامی بودند که بیشترین صدمه را دیدند. در نتیجه، میزان مصائب مردم لبنان و فلسطین (ازلحاظ مرگ و میر، شمار زخمیان، و نابودی تاسیسات زیربنایی) بگونه نامتناسبی، تا این لحظه، بمراتب زیادتر از صدماتی بوده است که به اسرائیل وارد شده است. در قضیه فلسطین، که این گونه رفتار دوگانه، دنباله چهل سال تبعیض آنهم در همین راستاست، دشمنی و روابط خصومت آمیز، بناچار رو به افزایش می گذارد. بنابراین هر چند که بازدارندگی شدید اسرائیل از راه مجازات، ممکن است بطور موقت کارگر باشد، و گه گاه نیز از حملات جلوگیری کند، یا آن ها را کاهش دهد، اما احساسات خصومت آمیز عمومی را در منطقه می افزاید، و در درازمدت، مانع بزرگتری برای صلح ایجاد می کند.

۲ – در جنگ کنونی، حکومت فلسطین خود مستقیماً موردحمله قرار گرفت. درین جنگ، حکومت فلسطین و مراجع صلاحیت دار آن، و حکومت لبنان نتوانسته اند که از شهروندانشان نگاهبانی کنند، در برابر نیروی برتر اسرائیل به زانو درآمده، هیچ کمکی از بیرون منطقه دریافت نکردند. اما درست این مراجع صلاحیت دار فلسطینی و حکومت لبنان بودند که به نظر بسیاری (از درون و بیرون منطقه) می توانستند به "عادی شدن" وضعیت و پیشرفت به سوی صلح کمک کنند. بویژه، به حکومت لبنان فکر کنید. درحالی که نخست وزیر جدید، بوسیله ایالات متحده و

کشورهای غربی به عنوان مظهر "دوره ی پس از سوریه ای ها" بشمار می آمد؛ شگفت این که، در "دوره ی سوریه ای ها" بازسازی لبنان انجام شد، و اقتصاد آن راه افتاد. اکنون که سوریه ای ها رفته اند، کشور موردحمله واقع و خراب شده، حزب اله بطور مستقل عمل می کند، و صدها هزار نفر از مردم (از جمله غربیان و ساکنان بیگانه عرب و جهانگردان)، لبنان را ترک گفته، یا در حال فرار از آن جا هستند - بیشتر آنان، از بازی روزگار، می باید به سوریه بروند تا در امان بمانند و هر چه بتوانند با خود به آن جا ببرند. لبنان باید از جایی که بیست سال پیش دولت اسرائیل او را به خود رها کرده بود، دوباره شروع کند. اما، از آن جا که ظاهرًا هیچ کشور دیگری نیت اشغال دوباره ی لبنان را لاقبل برای درازمدت ندارد، لذا باید به این اعتقاد غیرواقعی روی آورد که پس از این ضربه سخت، و بعد از به عقب راندن لبنان به بیست سال پیش، حکومت لبنان توانا تر شده، به سوی بازسازی سریعی پیش خواهد رفت، اراده خود را به حزب اله تحمیل می کند و به گونه ای سازنده در صلح منطقه شرکت خواهد کرد.

۳ - بحث های زیادی پیرامون دموکراسی در خاورمیانه، و نه الزامًا درباره خاورمیانه بزرگ انجام شده است. بسیار خوب، چیز مهمی روی داده است. عراق، قانون اساسی و نهادهای نمایندگی خود را برگزیده، با این همه، سه سال و نیم پس از اشغال، این کشور با دشواری های امنیتی، و زدوخوردهای فرقه ای، اگر نگوییم جنگ داخلی، دست به گریبانست. گروهی از ناظران بین المللی، از جمله رئیس جمهور سابق ایالات متحده جیمی کارتر، به نظارت آن چه را که انتخابات خیلی رضایت بخش در فلسطین توصیف شده است، پرداخته اند. حمص (در این انتخابات) به گونه غیرمنتظرانه ای پیروز شد. خوب، به رغم همه چیز این دموکراسی است - ولی بلافاصله پس از انجام انتخابات، برحمص آشکار شد که کسی به او هیچ گونه مشروعیتی نمی دهد. حکومت جدید خود را با موانع گوناگونی رودررو دید، و نتیجه گرفت که نه حکومت، و نه پارلمان (فلسطین) امکان تشکیل جلسه با حضور اشخاص ندارند (و تنها می توانند جلسه ی خود را از راه دور برگزار کنند). حکومت به وجوهات خود دسترسی ندارد - و من تنها به درآمد حاصل از مالیات های فروش اشاره نمی کنم (که برابر موافقت نامه های دوجانبه با اسرائیل به فلسطینیان تعلق دارد)، بلکه اشاره من بهرگونه پولی (و از جمله کمکهایی) است که حکومت فلسطین اجازه آوردنش را به درون سرزمین خود ندارد. ایالات متحده و اتحادیه اروپا منابع مالی خود را قطع کرده اند. نتیجه این است که انتخابات فلسطینیان بی اثر شده است. ما به تحول دموکراتیک در لبنان اشاره کردیم و این که، در آن جا، همه ی این تلاش ها تاثیر خود را از دست داده است. چندان مایه شگفتی نیست که هر گفتگویی درباره آوردن دموکراسی به خاورمیانه بزرگ نیز کان لم یکن شده، و مفهوم توسعه ی دموکراتیک در خاورمیانه بدست همان رهبرانی که آنرا ترغیب می کرده اند، از بین برده شده است.

۴ - برای این که ریشه ی بحران کنونی را بهتر شناسایی کنیم، نگاهی به چگونگی برپایی حکومت جدید حمص در فلسطین، سودمند است. کوتاهی در شناسایی مشروعیت حکومت جدید حمص و درگیر نشدن با آن، یکی از نخستین اشتباهات جدی بود که به بحران کنونی انجامید. طرز برخورد حکومت اسرائیل، ایالات متحده و اتحادیه اروپا، پیامد ساده ی این اصل بود که "با تروریست ها گفتگو نکنید". و حکومت های عرب، آن چنان نگران افزایش حضور اخوان المسلمین در کشورهای خود بودند که آمادگی نداشتند به شیوه موثری از حکومت در تحریم حمص، جانبداری کنند. آنان، با این خیال خام (تاکید می کنم غیرواقع بینانه) سرگرم بودند که شکست حمص با این فشارها، می تواند سرآغازی برای تغییر رژیم در فلسطین باشد. و اما این خود پیامد نظر نادرست دیگری بود که می گفت "با تحریم، و وارد ساختن مشقات، و محاصره ارتباطات با دنیای خارج"، رژیم (فلسطین) دگرگون خواهد شد. به جای دادن فرصتی به حکومت

حمص، و درگیری این حکومت در گفتگویی راجع به مسائل مهم، جهان غرب و اسرائیل، راهی را برگزیدند تا عرصه را بر رهبری حمص هرچه بیشتر تنگ کنند. و چنین گروهی می‌کوشد تا بهر وسیله ایست خود را از تنگنا برهاند، که در این حالت، به تلافی دست به پاره‌ای خصومت‌ها می‌زند و می‌کوشد واکنش طرف مقابل را برانگیزد، و با ایجاد بی‌ثباتی از بن بست‌های یابد. می‌توان این را گزینه‌ای نادرست شمرد، اما چنین گروه‌ها و مردمی، لزوماً عاقلانه رفتار نمی‌کنند، بویژه اگر به‌ر‌هایی خود امید داشته باشند.

به احتمال زیاد، حمص پس از پیروزی غیرمنتظره‌اش در انتخابات، از آن‌جا که آمادگی لازم را نداشت، قصد اولیه‌اش این بود که از حکومت پیشین کارآمدتر باشد، از فساد بکاهد، و وضع فلسطینیان را بهبود ببخشد، و ضمن این که نسبت به اسرائیل برخوردی قوی‌تر نشان دهد، چه به اعتقاد حمص حکومت فتح بیش از اندازه نرمی نشان داده بود، در عین حال نیز برای اصلاح شرایط زندگی فلسطینیان مشتاق و فعال باشد. در یک کلام، حکومت جدید حمص مانند هر حکومت منتخب جدید، مایل بود نسبت به حکومت پیشین بهتر عمل کند. در چند گفتگو که با رهبران حمص داشتیم به این نتیجه رسیدیم که رهبری حمص با ما در نکات زیر و از جمله رابطه با اسرائیل سهیم است:

الف - آتش بس طولانی،

ب - احترام به موافقت‌نامه‌های اسرائیل - فلسطین، تا جایی که هر دو طرف (و از جمله اسرائیل) آنها را رعایت کنند،

پ - پذیرش اصولی (هرچند با نکته‌هایی توضیحی) طرح بیروت - عرب سال ۲۰۰۲ (یا طرح سعودی) که در قبال بازگشت به مرزهای سال ۱۹۶۷، و عده‌ی شناسایی کامل و صلح با اسرائیل را دربردارد.

این گفتگوها با حمص پیش از سند مربوط به زندانیان و پیشنهاد انجام فرآیند درباره آن سند، انجام شد. بهر حال، احساس در بین حمص و سایرین این بود که هرگونه اعلامیه یا بیانیه عمومی از سوی حمص، تأثیری روی اسرائیل، ایالات متحده و اتحادیه اروپا یا حتی در برخورد عرب‌ها نسبت به حمص ندارد. من اخیراً از یک وزیر حکومت حمص پرسیدم که آیا پذیرش سند زندانیان هیچ تغییری در رابطه با اسرائیل بیار می‌آورد، و او پاسخ داد که این همان پرسشی است که پیشتر ازین از رئیس جمهور عباس شده بود و رئیس جمهوری در پاسخ گفته بود که: "ما نمی‌دانیم". به سخنی دیگر، برای حمص، چاره‌های موجود "تهدید صرف" از یکطرف، و "چیزی شبیه تهدید" از سوی دیگرست بدون این که برای تشویق هیچ‌گونه وزنه‌ای در نظر گرفته شود.

هیچ کوششی برای تبادل نظر با حمص، در هیچ سطح رسمی بعمل نیامده است. به استثنای دعوت‌های گاه‌به‌گاه روسیه، و بدیهی است سوریه و ایران، هیچ حکومت یا نهادهای خارجی نخواستند با حمص تماس بگیرند. ما، بعنوان پاگواش، در برگزاری حتی دیداری غیررسمی بین حمص، اروپائیان، آمریکائیان و اسرائیل، به دلایل گوناگون از تحریم تمام عیار (هیچ کشوری میزبانی چنین دیداری را نپذیرفت) گرفته، تا مشکلات ناشی از رفت و آمدها به فلسطین، و پرهیز عده زیادی، از جمله نمایندگان حمص، که به چنین دیدارهایی عادت نداشتند، با دشواریهای بسیار زیاد روبرو شدیم. همان‌گونه که همه ما بخوبی می‌دانیم، راه چاره‌ای جز تبادل نظر، دشمنی بی حد و مرز و درگیری در جنگ است، که ما هم اینک با آن روبروئیم. فشار نظامی اسرائیل بر غزه، پاسخی بود به واکنش‌های داخل غزه، و در کنار آن مداخله حزب اله از لبنان. حملات حزب اله به اسرائیل، که در نظر اسرائیل بی دلیل و ناموجه بود، از نظر حزب اله و بسیاری از فلسطینیان، واکنشی بود نسبت به اشغال نظامی غزه. مداخله حزب اله را، ممکن است، تحریکی

غیرمسئولانه ببنداریم، ولی آنان این اقدام را بعنوان ابراز وحدت نظر و یکپارچگی بجایی تلقی می کنند.

۵ - نتیجه دیگر بحران کنونی، که نباید به آن بی اعتنا بود، این برداشت است که ضعیف بودن یک کشور از لحاظ نظامی، آن را به سوی خطرات مرگباری می کشاند. در خاورمیانه، عراق که از نظر نظامی ضعیف بود، مورد حمله قرار گرفت و اشغال و از کابوسی (رژیم صدام حسین) به کابوسی دیگر (نزدیک بودن به جنگ داخلی) گرفتار شد. لبنان - که کوشید خود را از اشغال سوریه نجات دهد و برای رسیدن به استقلال خود و حفظ تعادلی بسیار حساس بین اجزاء تشکیل دهنده اش، تجارب سختی را پشت سر نهاده بود - با نداشتن ساختار نظامی، از هم فروپاشیده است. کشتار تعدادی کمتر از بیست نفر اسرائیلی (نظامی و غیرنظامی) در داخل لبنان بوسیله یک گروه (حزب اله) مجوزی کافی برای ویرانی لبنان نیست. اسرائیل ابر قدرت اتمی منطقه، می تواند هر چه بخواهد انجام دهد، بدون این که مانعی جدی جلو راهش باشد. بدیهی است که بین لبنان و مدل اسرائیل، هر کشوری ترجیح می دهد که از دومی پیروی کند. هر گفتگویی برای خلع سلاح، اینک با دشواری بیشتری همراه است. برای مثال، چرا یک کشور باید مایل به خاورمیانه ای عاری از تسلیحات کشتار دستجمعی باشد؟ تا خود بوسیله کشورهایی که تسلیحات کشتار جمعی را دارند، از هم فروپاشیده شود؟ برای اسرائیل، قطعاً راه چاره این نیست که نسبت به حملات موشکی بی اعتنا باشد، بلکه باید به میزان متناسب، پاسخ دهد، و از این ها مهمتر، آماده انجام اقداماتی باشد که بتواند از رخ دادن چنین حملاتی جلوگیری کند: شگفت آور نیست اگر فشار زیاد بر فلسطینیان در جنوب (غزه)، به برخی واکنش ها در شمال (حزب اله) بیانجامد. کسان و گروههایی هستند که معتقدند در هم کوبیدن فلسطینیان را نباید به دست قضاوت اسرائیل سپرد. در ایام گذشته، مواقعی بود که در مناقشه ی اسرائیل - فلسطین، صدای میانه روهای اروپایی مانند "گروه چهار نفری" و مانند آنان به گوش می رسید. زمانی که این صداها به کلی خاموش گردید، راکت های حزب اله وارد کار شد. آیا این یک تحول عجیب و غریب است؟!

بار دیگر، ما مایلیم از این سوءتفاهم که امکان دارد در هر گفتگویی که پیرامون مسائل پراحساسی مانند زدو خورد اسرائیل - فلسطین پیدا می شود، دوری کنیم. ما قصد توجیه هیچ یک از شکل های خشونت را نداریم. چیزی که ما به آن نیازمندیم این است که بفهمیم این رشته ی حوادث چگونه شکل گرفته است تا با امیدواری، بتوانیم در آینده، گام های کوچکی به سوی صلح برداریم. پس بگذارید، برخی از نکات جزئی را در این جا تکرار کنیم: اقدامات مسلحانه، بیشتر به این گرایش دارد تا از نظارت خارج شود و چون محدودیتی هم وجود ندارد، تعداد مردمی که درگیر خصومت می شوند، رو به افزایش می نهد؛ و در پایان، با رد کردن هر منطقی یا انکار شئون دشمن، بی تردید وضعیت خراب تر خواهد شد. اگر مناقشه ی اسرائیل - فلسطین به گونه زدو خوردی شمرده شود که در آن سازمان های تروریستی ای درگیرند که به دولتی دموکراتیک حمله می کنند؛ یا به عنوان زدو خوردی تلقی گردد که در آن جنگجویان آزادی خواه توسط غده ای نامشروع و کاشته شده در فلسطین سرکوب می شوند، در این صورت ما باید مطمئن باشیم که به زمان درازی نیاز است تا صلح فرارسد.

۶ - آن چه که جنگ ۲۰۰۶ را متمایز می سازد این است که در آن از طرف قدرتهای خارجی، بویژه از کشورهای غربی، هیچ گونه اعمال نفوذ معتدل کننده ای بچشم نمی خورد. اسرائیل، از ایالات متحده اختیار تام دریافت کرد، و اتحادیه اروپا تصمیم گرفت که در کنار زدو خورد بماند. کشورهای به اصطلاح میانه رو عرب، حتی زمانی که یکی از آنان، یعنی لبنان، در حال از هم فروپاشی است، لحنی میانه بکار می برند. هیچ کسی در غرب، در روسیه، در دستگاههای حاکم

عرب، نسبت به نهضت های اسلامی (اخوان المسلمین، حمص، حزب اله و غیره) همدردی خاصی ندارد؛ و جنگ ۲۰۰۶، از سوی اینان، بصورت فرصتی شمرده شد تا از دست این نهضت ها رهایی یابند. خسارت های ناشی از جنگ به عنوان "ناخوشایند" و البته به یک نحوی چاره ناپذیر تلقی شدند. بی تفاوتی برخی از حکومت های عرب نسبت به وضعیت جنگ در لبنان، خطر رودررو شدن با افکار عمومی این کشورها را در برداشت و مشکلاتی داخلی را برانگیخت. در این جا، ما با یک پندار نادرست روبروئیم، به این معنی که حکومت های اسلامی شاهد از دست رفتن نفوذشان در سطح جهانی خواهند بود. اما باد از سمت دیگری می وزد و نهضت های اسلامی به عنوان نماینده کسانی تلقی می شوند که شجاعت مقابله (و ضربه زدن) با اسرائیل، و فشارهای نیرومندان غربی را دارند، و نیز کسانی که از احساس یکپارچگی مسلمانان با جذب سرکشان و ناراضیان بهره می برند. سرانجام، جنگ با تروریسم (اجازه دهید ک برای یک لحظه، این اصطلاح توهین آمیز و غیرواقعی را بکار گیرم) با دشواری روبرو می شود، چه شماری از مردم آماده اند تا به حملات تروریستی دست بزنند و یا لاقول همدردیشان با انگیزه های تروریسم افزونی می یابد. حتی در دنیای غرب، همدردی با جنگ ۲۰۰۶ لبنان بسیار اندک بود. مردم تعداد کشته شدگان در لبنان و میزان ویرانی های ناشی از ضربات به این کشور را با خسارت واقعی وارد شده به اسرائیل مقایسه می کنند و خود به قضاوت می نشینند. رهاندیدن بعضی از ساکنان خارجی یا جهانگردان در لبنان به کندی صورت گرفت. این گروه ها نتیجه گرفتند که کشور هایشان آشکارا تصمیم داشتند روی آتش بس فشار نیاروند، و بی آن که از جان دوستان و بستگانشان یادکنند، اجازه دهند اموالشان از بین برود.

۷ - برای جلوگیری از خون ریزی، باید همه طرف های جنگ به آتش بس فراخوانده شوند. این استدلال که حزب اله جنگجویی بالقوه است، و چنان شایستگی ای ندارد که با توجه به کنوانسیون وین طرف گفتگو و یا مذاکره واقع شود، پذیرفته نیست. این استدلال تنها با آن نتیجه گیری همسو می باشد که پیش شرط صلح را انهدام تام و تمام حزب اله قرار می دهد. اما ویرانی لبنان، خیلی شتابناک تر از انهدام حزب اله انجام شد. و حزب اله یک سازمان کوچک پنهانی نیست، بلکه حزبی سیاسی است که نماینده بخش مهمی از جمعیت لبنان است. و، اگر سوریه و ایران در پشت حزب اله هستند و آنرا با تسلیحات و امکانات مالی تغذیه می کنند، این امکان هست که این کشورها، با گسترش ابعاد فاجعه آمیز درگیری، به سادگی در این زدو خورد وارد شوند. اگر این وضعیت اکنون روی ندهد، ممکن است بعد اتفاق بیافتد، زیرا می توان استدلال کرد که خلاصی از دست حزب اله، به واقعیت نخواهد پیوست، اگر کشورهای یاری دهنده حزب اله، اجازه داشته باشند، بکار خود ادامه دهند. جامعه بین المللی باید برخوردی منصفانه تر و واقعی تر در پیش گیرد، طرف ها را به آتش بس فوری بخواند، و تبادل نظر و ارتباطات با همه طرف های درگیر انجام گردد. در پی آن باید بازسازی آغاز شود. حضور نیروی بین المللی پاسدار صلح باید موردتوجه قرار گیرد - و جنوب لبنان باید میزبان چنان نیرویی باشد. و برای مدت طولانی تر، باید این ملاحظات را هم افزود: اگر یک نیروی پاسدار صلح در لبنان امکان حضور دارد، چرا استفاده از نیروی پاسدار صلح را در غزه و نوار غربی، مورد رسیدگی قرار ندهیم؟ این در نهایت به نفع اسرائیل است تا از نقش خود به عنوان نیروی اشغالگر سرزمین های فلسطینی کنار بکشد. بدیهی است، با این نظر مشکلات بسیاری همراه است، اما راه حل دو دولت جامه عمل نمی پوشد تا زمانی که یکی از این دو دولت اختیار تام و تمام دیگری را در دست دارد. پس از سال ها ناکامی، نظرات دیگری را باید مورد بررسی قرار داد. به فلسطینیان باید اجازه داد تا حکومت خودشان را برگزینند و یا آن را برپایه عملکردش در قبال بهزیستی مردم فلسطین تغییر دهند، و نه به عنوان نتیجه ی وتو یا تحریم کشوری دیگر. گسیل نیروی بین المللی پاسدار صلح، که بتواند کمکی باشد تا عملیات نظامی علیه اسرائیل صورت نگیرد، قدم اولیه است. ممکن است این پیشنهاد

در حال حاضر غیر واقعی بنظر برسد، اما من توصیه می کنم که "روی این مطلب فکر کنید!"
سخن آخر این که ما باید خرد متعارف گذشته را کنار بگذاریم و بکوشیم تا خارج از چارچوب
مرسوم بیاندیشیم و در پی راه حلی بادوام تر باشیم. وگرنه، آتش بس تا بحران بعدی، وقفه ای بیش
نخواهد بود.